

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

جو کشور نباشد تن من میاد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم ویر زنده یک تن میاد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

دیپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین – دوم اپریل ۲۰۱۷

"عمر، برق و شرار را ماند"^۱

از درگذشت "تیموری صاحب" یک سال گذشت

چه تند می‌راند رخسِ زمان، اگر گذرش را در مسیر گذشته و از پُشتِ سر، بنگریم!!! یک سالِ تخت از روزی گذشت، که شاعر زیباسخن و نویسنده آزاده و باهمت، جناب "تیمورشاه تیموری"، روی در نقاب مستوری کشید.

تیموری بزرگوار، با عمر بالاتر از نود خود، معمرترین همکار پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" بود. با وجودی، که این همکار پر استقامت عمری دراز را پشت سر گذاشته بود، اما عمر همکاری ایشان با پورتال کوتاه و در حدود پنج سال بود؛ علی‌ای حال، بسیار ثمربخش و درخور امتثال. ازین شخصیت والا اشعار آبدار و نوشته‌ها و خاطرات ماندگار در پورتال به یادگار ماند.

نعمت دیدار ایشان چندین بار نصیب گشت، اما دولت صحبت ایشان تقریباً روزمره میسر بود. من، که به جنابشان اخلاص پیدا کرده بودم، مُدام تیلیفونی احوالشان را می‌گرفتم و وقتی وقفه ای می‌افتاد، خود زنگ می‌زدند و با لهجه ای بسیار شیرین و نوازشگر، "ماروفی صایب" خطاب می‌کردند؛ تخاطبی، که هر بار مشام جانم را تازه می‌ساخت و هنوز هم در پرده‌های ذهن طنین انداز است.

تیموری صاحب مردی بودند آزاده، مصمم و با عزم متین.

– استقلال رأی داشتند و آنچه را خود بدان مطمئن و معتقد بودند، همان را بر زبان می‌راندند؛ مجامله و زمانه سازی در کارشان راه نداشت. عقیده خود را بی پروا بیان می‌کردند و این کمال آزادی ایشان را نشان می‌داد.

¹ – مأخوذ از غزلی از ابوالمعانی "بیدل"، که گوید:

طالع، زلف یار را ماند وضع من روزگار را ماند
تا نظر باز کرده ای، هیچ است عمر، برق و شرار را ماند

همین غزل بیدلی از حنجره اسطوره بزرگ موسیقی، استاد محمد حسین "سراهنگ"، در قفس سینه ساز و آواز وطن ما، جاودانه گشته است. "شرار" کلمه ای ست عربی و در معنای "جرقه آتش"، که نیز عربی ست.

– من شخصاً به نیروی لایزال کار و همت استوار ایشان همیشه انگشت گذاشته و برایشان می گفتم:

«تیموری صاحب! شما همت و انرژی صد جوان را دارید و ما همه باید از شما بیاموزیم!!!»

ضمن تبریکه نودسالگی شاعر، که بر صفحه پورتال آمد، این فرد را انشاد کرده بودم:

شعر باید گفت، شیرین و عذب چون "عنصری"

همت مردانه باید داشتن، چون "تیموری"

این بیت مگر نه از روی مجامله و مدهانه و چربزبانی بر زبان قلم جاری گشته بود، چون:

همان قسمی، که به کلام فخیم و زبان رشیق اوستاد اوستادان زمانه^۲، ابوالقاسم حسن، "عنصری بلخی"، اعتقاد دارم و بالاتر از شعرش، شعری را در کاروان ادب دری سراغ ندارم، به همت مردانه و شهامت و نیروی کار تیموری صاحب هم باور داشتم.

تیموری صاحب تا آخر عمر متکی به خود بودند، سودای خود را خود می آوردند و کارهای خود را به عهده کسی دیگر نمی گذاشتند. از بایسیکل استفاده می کردند و تا آخر عمر متحرک باقی ماندند، چون رمز حیات را در "تحرك" یافته بودند. با وجودی، که فرزندان و نواسه ها و کواسه های ایشان همه در خدمت ایشان بودند، اما ایشان خوش داشتند، که کارهای شخصی خود را خود انجام دهند.

تیموری صاحب روزی برایم قصه کردند؛ و این دقیقاً روز پانزدهم جنوری ۲۰۱۳ بود، که:

«امروز Bürgermeister ما؛ یعنی بناروال محله ما، به خانه ما آمده بود و نودسالگی مرا با تقدیم دسته گلی، تبریک گفت!!!»

وه که چه دقیق اند مردم المان؛ و بااحساس و وظیفه شناس و مسوول و باخبر و مطلع از تمام باشندگان سرزمین خود!!!

این کار دوانر المان برای ما افغانان درس بزرگ عبرت است؛ برای ما، که خالی الذهن و به اصطلاح زنان کابلی "خالی ذهن" و بیغمباش و بیخبر از دنیا بوده ایم و هنوز، که هنوز است، تعداد نفوس خود را نمی دانیم و در مقابل هیچ ضابطه ای، وظیفه و مسوولیتی را نمی پذیریم. ما مردم سالهاست، که در همین المان و در همین ناف اروپا زندگانی داریم، اما از نقاط مثبت شئون و اصول و اساسات زندگانی این سرزمین نه آگاه هستیم و نه بدان وقع و ارجی قائل. بدا به حال ما مردم!!!

تیموری صاحب، که همیشه با من درد دل می کردند، روزی گفتند:

«ماروفی صایب؛ عمر دراز هیچ خوب نیست، بر ازی که آدم مرگ عزیزای خود را می بیند!!!»

و این کاملاً حقیقت دارد!!!

^۲ – "اوستاد اوستادان زمانه عنصری" مصراعی ست از قصیده معروف "شمعیه"، که حکیم "منوچهری" در مدح استاد خود "عنصری" سروده است و بیت متضمن چنین است:

اوستاد اوستادان زمـانـه، عنصری
عنصرش بی عیب و دینش بی غش و دل بی فتن

مصرع دوم این بیت را در دیوان وی و در بسا آثار به صورت "عنصرش بی عیب و دل بی غش و دینش بی فتن" ثبت کرده اند. من مگر همان ورشن بالا را درست و دقیق می دانم، که مراتب عروضی را درست تکافؤ می کند؛ مگر این، که کلمه "غش" را با شین مشدد بخوانیم!!!

ایشان، که در زمانش زمینه تحصیل را نیافته و مجبور گشته بودند جهت کسب نفقه فامیل خود کار کنند، بسیار پسانها دست به تحصیل بردند. می‌گفتند:

«وقتی شامل پوهنتون کابل شدم، که فرزندانم "ظاهر جان و زینب جان" هردو مشغول تحصیل در رشته طب بودند.»

ایشان گویا همگام با فرزندان خویش، درس خواندند و مافات گذشته را جبران کردند؛ و این از شجاعت و همت عالی و عزم استوار ایشان در راه تحصیل علم و کسب کمال و دانش نشأت می‌کند، که سزاوار هرگونه زه و تحسین و آفرین است.

تیموری صاحب کانون و سرمشق و مشوق فرهنگی فامیل خود بودند و از برکت همین سعی بلیغ و اهتمام عمیم ایشان بود، که برادر ارجمندشان جناب انجنیر "هاشم رائق" و داکتر صاحب "ظاهر جان تیموری" هم دست به دامان شعر بردند و هرکدام در مسیر خاصی به سرودن شعر دست یافتند. حتی نواسه های عزیز شان "دیبا جان حریر" و "طارق جان" نیز در زمینه طبع آموذند و پارچه های زیبایی را زینت بخش صفات "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" نمودند؛ همان قسمی، که دو عزیز اولی نیز از همکاران دائمی این پورتال مفخم هستند.

از شاعر دو مجموعه شعری به چاپ رسیده است:

۱ - "کابل این پیکر خونین":

این رساله به اهتمام فرزند ارجمندشان "داکتر زینب تیموری" در سال ۱۳۸۲ در پشاور طبع شده است؛ و مع الأسف بسیار مغلوط و مشبوه از اغلاط املائی و تایپی و صحافت نامناسب. رساله با حمد و این طور شروع می‌گردد:

خدایا! توئی برتر برتران

خداوند بحر و بر و انس و جان

۲ - "تراوشی کوتاه از عمری دراز":

این اثر اشعار به مراتب بیشتر شاعر را در بر می‌گیرد و چون در تدوین آن، از متن ویرایش شده پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" استفاده شده است، در آن اشتباهات املائی و عروضی دیده نمی‌شود. با آن هم، صحافت این مجموعه نیز پسندیده نیست و در چند جای بعض عبارات ساقط گردیده است. این مجموعه در سال ۱۳۹۴ هـ ش - مطابق ۲۰۱۵ ع - منتشر گشت.

تیموری صاحب بزرگوار بعد از سپردن عمر دراز و صحت مند ۹۳ سال، روز ۲۹ مارچ ۲۰۱۶ بعد از گذر دو سه روز در شفاخانه ای در گیوتینگن Göttingen با زندگی وداع کرده و به تاریخ ۳۱ همین ماه در شهرک زیبا و کوهستانی "گسلار" Goslar آلمان به خاک سپرده شد - کمی دورترک از قبر خانم فقیدشان، که یک سال پیش از شوهر درگذشته بود.

خاطره شان در یادها جاودان گرامی باد!!!